

بهر اظهارست این خلق جهان  
تا نماند گنج حکمت‌ها نهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

به نام خداوند مهرگستر

سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

نام پیغام: ای کور و کر به رقص آ (قسمت اول)

انسان با وجود این که تمام آموزه‌های معنوی مانند کتاب‌های انبیا و عارفان را در دسترس دارد، زنده نمی‌شود. او از قرآن می‌شنود:

-«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»  
«آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟»  
- (قرآن کریم، سوره انشراح، آیه ۱)

اما نمی‌شنود که باید فضاگشایی کند. این آیه می‌گوید: ای کور و کر به رقص آ. ما با گوش حسی از بزرگان می‌شنویم که باید از درد و انقباض من‌ذهنی پرهیز کنیم، اما گوش حسی ما نمی‌تواند به گوش دل ما انتقال دهد، زیرا راه آسمان عدم در درونمان بسته شده است. ما با گوش حسی خود از بزرگان می‌شنویم که باید تمام اتفاقات را بازی دانست و در این اتفاقات رقصید، اما گوش دل ما بسته است. ما می‌بینیم که مولانا هزاران بیت طلایی را از لامکان آورده و حیرت می‌کنیم. اما چشم دل ما آن را نمی‌بیند. اگر می‌دید با چنین من‌ذهنی پردردی پیش نمی‌رفت. بنابراین ما کوردل و کورچشم هستیم.

کور و کران عالم، دید از مسیح مرهم  
گفته مسیح مریم کی کور و کر به رقص آ  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۹)

کور و کران عالم من‌های ذهنی هستند که نیاز به پیر راه‌دانی چون مولانا و حافظ دارند، اما به دلیل داشتن یک پندارکمال بزرگ و توهم می‌دانم فقط می‌توانند گوش خود را به من‌ذهنی خود بدهند. آن‌ها با این دل ویران شده و انبوه دردها، صدای زندگی را از زبان بزرگان نمی‌شنوند، مگر این که سخن کسی با باورها و اعتقادات او هم‌خوانی داشته باشد یا این که سخنان بزرگان را به ظن خود تفسیر کند.

در این بیت می‌گوید دسته‌ای از این کور و کران هستند که با یاری بزرگانی چون مولانا بینا و شنوا شده‌اند. مسیح نماد انسان زنده به حضور است که دم زنده کننده دارد. مولانا برای ما فارسی‌زبانان سایه خورشید زندگی است که ما را به نور خورشید هدایت می‌کند. او از ما می‌خواهد که برای درمان خود به رقص درآییم، رقصی از جنس زندگی، رقصی از جنس انبساط و آزادی مرکز، رقصی از جنس شادی بی‌سبب و بی‌نهایت. رقص یعنی حرکت کردن و در حرکت بودن. هر چیز در هستی به نوعی در جنبش است. بدن انسان هر لحظه تغییر می‌کند، ما نیز باید طبق قانون زندگی حرکت و تغییر را بپذیریم. در اصل باید بگویم حرکت و تغییر فرم را بپذیریم. با هر چیزی که هم‌هویت می‌شویم باید بدانیم که آن هم‌هویت‌شدگی در حال تغییر و حرکت است و زمان از بین رفتن آن فرامی‌رسد و ما قرار است درد بکشیم.

به این همانی‌ها فکر کنید: خانواده، پول، خانه و اموال، باور، مقام، فکرهای پشت سر هم. آیا این‌ها در حال تغییر و حرکت نیستند؟ آیا این‌ها به‌خاطر این که ما درد نکشیم ما را ترک نمی‌کنند؟ تمامشان بدون توجه به این که ما با آن‌ها هم‌هویت هستیم کار خودشان را می‌کنند و از بین می‌روند. بنابراین ما باید طبق قانون زندگی پیش برویم و با تمام فرم‌های بیرونی برقصیم و در آن‌ها نمانیم و گیر نکنیم. باید با آن‌ها در رقص باشیم و به حاشیه مرکزمان برانیمشان. به‌عنوان مثال زمانی که مادر من فوت شد من نتوانستم تغییر و حرکت او را بپذیرم، نتوانستم بپذیرم که روزی این تن را ترک خواهد کرد. زندگی او را در قالب قوانین خویش در یک مدت موقتی به این جهان آورد و برد. اما من‌ذهنی من می‌گفت او باید نرود و بماند تا من درد نکشم. او بر ضد قانون زندگی رفتار می‌کند!

ما از مولانا می‌شنویم که باید با جهان فرم و بی‌فرمی برقصیم و در حرکت باشیم. اما به‌دلیل کوری و کری درون و بسته بودن روزن دل، منقبض می‌شویم و از این لحظه جاودانه به گذشته و آینده و جهان بیرون می‌پریم. گوش من‌ذهنی فقط برای شنیدن سروصدای جهان بیرون است. ما باید تلاش بیهوده با من‌ذهنی را کنار بگذاریم و آن را خاموش کنیم تا زندگی در مرکز ما صحبت کند.

در این پیغام می‌خواهم به غفلت انسان من‌ذهنی بپردازم که چگونه از کنار مجلس عاشقان رد می‌شود و حواس خود را به زمان و مکان و ابعاد جسمی خود می‌دهد.

کور و کران عالم، دید از مسیح مرهم  
گفته مسیح مریم کی کور و کر به رقص آ  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۹

هر کجا بینی برهنه و بی‌نوا  
دان که او بگریخته است از اوستا  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۸

تا چنان گردد که می‌خواهد دلش  
آن دل کور بد بی‌حاصلش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۹  
-اوستا: استاد

می‌گوید «هر کجا بینی برهنه و بی‌نوا» یعنی هر انسانی را دیدی که از برکت زندگی خالی و عریان است و نوایی از عشق و فضای گشوده‌شده در درون او نیست، «دان که او بگریخته است از اوستا» بدان که او از استاد و پیر راه‌دان گریخته است. کسی که از پیری چون مولانا بگریزد و نوای او را نشنود، بی‌نوا می‌شود و زندگی او را با دردهای من‌ذهنی‌اش تنها می‌گذارد. سبب گریز از بزرگان این است که من‌ذهنی تمایلی به حرکت و رقص با جهان ندارد و نمی‌خواهد از کاهلی خود برهد.

تا چنان گردد که می‌خواهد دلش  
آن دل کور بد بی‌حاصلش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۹

می‌خواهد از سخنان بزرگان گوشش را بپوشاند تا آن‌طور که من‌ذهنی‌اش براساس خواسته‌های مادی می‌خواهد پیش برود.

«دل کور بد بی‌حاصل» صفت دلی‌ست که توسط من‌ذهنی پوشانیده شده. کور است چون انعکاس زندگی را در بزرگان را نمی‌بیند. بد است چون با بدان و بی‌نویان قرین است. بی‌حاصل است چون محصولات من‌ذهنی‌اش هیچ و آفل است. من‌ذهنی حاصلش بی‌حاصلی و درد است.

کار همه مَجَبان همچون زرت امشب  
جان همه حسودان کور و کرس امشب  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۷  
مَجَب: دوست دارنده

منظور از امشب در هر دو مصرع، شب دنیاست. به راستی مَجَبان کیستند؟ مَجَبان انسان‌هایی هستند که دوست‌دار تمام ذرات جهان‌اند. آن‌ها زندگی را در ذره ذره جهان می‌بینند و در شب دنیا که انبوهی از مردگان وجود دارند به همه چیز عشق می‌ورزند. بزرگان زنده شده محب و دوست‌دار تمام هستی‌اند و در شب دنیا برخلاف تمام خفتگان در ذهن، بیدار و آگاه‌اند. مولانا می‌گوید کار مَجَبان مانند زر است. زر یا طلا نماد دلی‌ست که زیبایی‌بخش و زینت‌دهنده جهان است. حضور آنان موجب افزودن شکر و شیرینی به جهان است. آن‌ها به زشتی‌های من‌های ذهنی کاری ندارند. کار آن‌ها انعکاس نور خداوند به جهان است.

در مصرع بعد می‌گوید «جان همه حسودان کور و کرس امشب». در مقابل این زرین‌دلان و زینت‌بخشان، حسودانی هستند که جان آن‌ها کور و کر است. منظور از جان، جان زنده زندگی در انسان است که در اکثریت انسان‌ها در حجاب ذهن است.

حسودان هیچ‌چیزی را برای غیر خودشان روا نمی‌دارند. آن‌ها کمیابی‌اندیش هستند. هرچه زندگی در گوششان می‌گوید: (به چیزی نجسب تا صاحب فراوانی نعمت شوی) آن‌ها نمی‌شنود. هر چه مولانا می‌گوید: «مترسید مترسید گریبان مدرانید» آن‌ها نمی‌شنود. هر چه مولانا می‌گوید:

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای؟  
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

آن‌ها نمی‌شنوند. آن‌ها نه تنها این پندهای طلایی را نمی‌شنوند بلکه حتی بزرگانی چون مولانا را نمی‌بینند، چشمشان فقط روی همانیدگی‌ها باز است.

تا من باشی تو او نبینی  
زیرا که شب است و چشم اعمی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۶۱  
اعمی: کور

در این بیت می‌گوید تا زمانی که من ذهنی داریم، نسبت به زندگی کور هستیم و او را نمی‌بینیم. کوری ما از عینک همانندگی‌هاست. این عینک ساخته من ذهنی ماست. این عینک به ما پیام می‌دهد که شب است. ما گمان می‌بریم که جهان همین است که عینک ما می‌گوید و نمی‌دانیم که چشم ما پوشیده شده است. ما در شب دنیا بالقوه نور زندگی هستیم که باید از پوشش همانندگی‌ها آن را بیرون بیاوریم. این نور پشت حجاب، چشم دل ما را باز می‌کند تا او یا زندگی را ببینیم. درست است که شب است، اما چشم دل ما می‌تواند به این شب نورافشانی کند. کور گمان می‌برد که جهان سیاه است، زیرا او چشم به جهان نگشوده. هرچه که بگوییم کوه زیباست، دریا زیباست، گل زیباست، او فقط در حد همین کلمات می‌فهمد. اما اگر چشم به جهان بگشاید دیگر واژه‌ها بی‌ارزش می‌شوند و فقط زیبایی می‌ماند.

اهل دنیا زان سبب اعمی‌دل‌اند

شارب شورابهٔ آب و گل‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۱۵

شارب: نوشنده

شورابه: آب شور، منظور چشمهٔ شور من ذهنی است که مناسب نوشیدن نیست.

اهل دنیا مطیع و بردهٔ من ذهنی خود هستند. آن‌ها روی چشم دل خود پردهٔ پندار کشیده‌اند. پردهٔ پندار هیچ‌گاه خود را آن‌چه که هست معرفی نمی‌کند. زیرا اگر اعتراف کند که من پرده‌ای هستم به‌عنوان مانع زنده شدن تو، ما از او پرهیز خواهیم کرد. اما من ذهنی که اهل دنیا را «اعمی‌دل» کرده، با فریب و مکر درست‌کاری خود را به ما معرفی کرده است. ما هم باور کردیم و «اعمی‌دل» شدیم. آب شور من ذهنی که از آب و گل جهان است، به‌عنوان آب زندگی به ما غالب شده است. پس مولانا می‌گوید اهل دنیا به این دلیل کوردل هستند که دل آن‌ها نوشندهٔ آب شور است. ما باید از طریق فضاگشایی و تسلیم و حس نیاز به منعکس‌کنندگان زندگی از این شورابه رهایی یابیم.

ای کور و کر به رقص آ.

مُدعی دیده‌ست اما با غَرَض

پرده باشد دیدهٔ دل را غرض

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱

چرا مولانا من‌های ذهنی را مُدعی می‌نامد؟ زیرا آن‌ها این موضوع را انکار می‌کنند که پردهٔ چشم دل هستند و ادعا دارند که چشم دل آن‌ها باز ایست یعنی به‌جای حس نیاز به زندگی ناز می‌کنند.

مدعی تسلیم نمی‌شود. مدام می‌گوید که می‌دانم. شیوع بیماری می‌دانم، ناز کردن و پندار کمال از من ذهنی مدعیان سرچشمه می‌گیرد. مدعی می‌گوید من دیده دارم اما زندگی می‌گوید تو دیده‌ای با غرض داری.

دیدهٔ با غرض، یعنی شمان من ذهنی که در انبوهی از خواستن‌های جهان غوطه‌ور است. او فقط می‌خواهد، معنای خود را در هزاران نوع خواستن خلاصه کرده. خواستن همسر، فرزند، مقام، علم، پول و غیره. این دیده می‌گوید اگر به این‌ها برسیم دیگر همه‌چیز دارم. مصرع بعد می‌گوید «پرده باشد دیدهٔ دل را غرض» یعنی خواسته‌های انسان پرده‌ای است که پشت آن نخواستن و بی‌مرادی پنهان گشته. این پردهٔ غرض به هشباری ما غالب شده و آن را دربر گرفته، به همین دلیل نمی‌توانیم به پرده بودن آن پی ببریم. ما کور خواستن‌های من ذهنی شده‌ایم.

ای کور و کر برقص آ.

حَقِّ هَمّی خواهد که تو زاهد شوی

تا غرض بگذاری و شاهد شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

زاهد در این بیت کسی‌ست که از این جهان و اقلام آن نومید گشته و مرکز خود را پاک و مطهر کرده است. حق یا زندگی از بشر پرهیز و همانند نشدن را می‌خواهد، او از ما می‌خواهد که دست از خواستن‌های من ذهنی بکشیم.

البته این بدان معنی نیست که زیستن ما در این جهان گداگونه و مفلسانه باشد، دقیقاً برعکس این برداشت است. زندگی در با عدم کردن مرکزمان ما را غرق در نعمات جهان بیرون و درون می‌کند.

می‌گوید «تا غرض بگذاری و شاهد شوی» یعنی باید خواستن و اهداف من ذهنی را رها کنی و در این لحظه ابدی شاهد خودت باشی. عاقبت این اهداف طراحی شده به درد و بی‌مرادی ختم می‌شود. ما نباید بی‌مرادی را مکرراً تجربه کنیم و دوباره به مراد این جهانی روی بیاوریم.

مولانا می‌گوید غرض را بگذار. یعنی پرده‌ای که از خواستن‌های این جهان روی چشم تو آمده را از مقابل دیدگان خود بردار تا بدانی که چشم تو پشت این حجاب غرض‌ها کور بوده.

ای کور و کر برقص آ.

کین غَرَض‌ها پردهٔ دیده بُود

بر نظر چون پرده پیچیده بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳

که این غرض‌ها و خواسته‌های من‌ذهنی پرده چشم دل تو بوده.  
«پرده پیچیده» در این بیت دو معنی دارد.  
معنی اول این است که ما دور تا دور هشیاری زنده‌مان، با پرده این جهان پیچیده‌ایم.  
معنی دوم این است که ما دیده هشیاری نظر را که ساده و روان است، پشت پرده پیچیدگی‌های پندار کور کرده‌ایم.  
این که ما نمی‌توانیم به راحتی از من‌ذهنی بیرون بیاییم، نشان از پیچیدگی من‌ذهنی است.  
چطور می‌شود که انسان دید خود را کور می‌کند و خودش باعث گمراهی خودش می‌شود؟!

ای کور و کر به رقص آ.

پس نبیند جمله را با طم و رم  
حبک الاشیاء یعمی و یصم  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴  
طم و رم: زیاد و کم، کوچک و بزرگ، منظور انواع و اقسام همانندگی کوچک و بزرگ است که انسان در مرکز خود دارد.

معنی فارسی مصرع دوم: «عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»  
می‌گوید اگر چشم دل‌مان در حجاب غرض و آرزوهای کوچک و بزرگ باشد ما نمی‌توانیم جهان را آن‌طور که هست ببینیم. اما انسانی که چشم او پاک از پرده‌های غرض است و با بینش عدم می‌بیند همیشه می‌تواند با قوه تمیز زندگی همه چیز را تشخیص دهد.  
او حمله من‌ذهنی را با شاهد بودن در این لحظه تشخیص می‌دهد. او در این لحظه تشخیص می‌دهد که ما باید در دام «طم و رم» و انواع همانندگی‌ها نیفتیم. او لحظه فضاگشایی را تشخیص می‌دهد، همان‌طور که لحظه فضاپندی را تشخیص می‌دهد.  
در مصرع دوم به استناد از حدیث حضرت رسول می‌گوید عشق ما به اشیاء یا هر چیز که در بیرون است، ما را کور و کر می‌کند و اجازه نمی‌دهد جهان را بدون عینک یا پرده ببینیم.

-[حدیث]  
«حبک الاشیاء یعمی و یصم.»  
«عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می‌کند.»

ای کور و کر برقص آ.

این ابیات را دوباره می‌خوانم:

مدعی دیده‌ست، اما با غرض  
پرده باشد دیده دل را غرض  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱

حق همی خواهد که تو زاهد شوی  
تا غرض بگذاری و شاهد شوی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

کین غرض‌ها پرده دیده بود  
بر نظر چون پرده پیچیده بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳

پس نبیند جمله را با طم و رم  
حبک الاشیاء یعمی و یصم  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴

پایان قسمت اول پیغام «ای کور و کر برقص آ»

مهران